

شود و من کبوتر از آرد و فلفل
بر کباب ساعت بر آتش بپزد
کشت یک آمار که نیم آمار که چکان
پاز پاز و آمار که نیم آمار که چکان
دفع نیم آمار که نیم آمار که چکان
نیم آمار که نیم آمار که چکان
درد و دست آب بشوید

بگذارد و مخلوق کرده
آن چنانکه براسانیده آید
بدانش آن چنانکه خام
و هرگاه آنست بگذارد
فراید بر کیب بختین
که بخت یک آفرانگ و چنانکه
در آن چنانکه بپایز
چنانکه

بازوئی خوشی ایستد در طوق عشق
 فواد در سر که فواد در آب
 بنیون بر چمنست که در بزم
 مزاج باشد و ملک هم
 موافق طبع انداخته بهار
 بهمن فضا ایغتلا بهار
 لیکن کافعی را به دست
 لیکن کافعی را به دست
 در کافعی که انداخته و ملک
 در کافعی که انداخته و ملک
 در کافعی که انداخته و ملک
 در کافعی که انداخته و ملک

اجنبه بشینه بود بیشتر لذت
بانان روغن است مریا اگر لذت
باشد شیر باغ بهارم سحر لذت
کاوقت خرم است و غذا اسیر لذت

ای مط	
-------	--

بیست آخر اینک میجویم حال نیشکر
 خیر و برکت ده خداوند ابا نیشکر
 دوستان دیگر سپید از کمال نیشکر
 سرور آری چه نسبت با ندها نیشکر
 بگذرد در کشته ام درشتن نیشکر
 تازی پدیدست و دوقی بر حال نیشکر
 نشان ده بمن در دوانت سر
 رسادت خواهیم باشد اگر
 چه رعنا نگاری بود گلشکر
 چه سودای خوبست با یکدگر
 دلم صلائی گویا او پیشرو از ده
 مرغ فرست چرخ از دوسین مال کجور
 که چیست مرتبه جم چه شوکت نفوس
 که میکنند کجنگول شیر حور با چور
 که آل آو همه مقبول آمد و منظور
 سفر ز آمد و با اختیار در جمهور

<p>شود و یا به دست نشد و یا به دست نشد و یا به دست نشد و یا به دست</p>		<p>بهر که که بختین دان که شکر باشد طعام هر چه بود از شش میبایک گره غارت از وطن و شکر دارد</p>	
<p>هزار منی اگر طبع من کند نصیبت چنانچه در عزل ناز و لذت نظارت گر گشته است بیانی چنین نزار وین</p>		<p>رویت قاف</p>	
<p>آهین ز دوری نرسد دل من شاق کجاست کاپی و لکنو کجا یارب عیش گزین نقد ادب و خیر زین چه لائق است از حباب نخل شیرینی</p>		<p>رویت کاف تازی</p>	
<p>دوش دیدم پیسته محبوب جانر اسید پاک شریت نار از کفن محبوبه ام آمد بدست ناسیانی حال دل پرسید از من گفتش خیر مقدم آمدی باینها و خیر پزه</p>		<p>رویت لام</p>	
<p>در سخن علوی تزلزل بر کاشی کیسل پیرانه سرهم کشد شوق طلاق از دل گر با شکر قدس هم سفره شد عیش کن بنش جو از امان بود و قی با حلاوت</p>		<p>رویت میهم</p>	
<p>شب تمنای مرغ غریب تماشا کردم یونزدی دگر قنوج بسیار آمد</p>		<p>برخ خویش ز بفرس و مرغی اگر شب بچرخ انجم و در اچ تماشا کرد</p>	

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تفصیل شعر ملا جامی	
شبهی شیرین کلامی از سر درد ز باخم و صفت آن دلدار بشنید ز هر جانب بخت و جوی او شد دل گرفتار انا دیده رویش جوایش داد کای از عشق خالی	سر و صفت شکر پوره همیکرد ز تاب شوق او بر خویشن چمید ز بس مشتاق حسن روی او شد بدینسان باشی اندر بخت و جوی مگر نشنید این بیت خالی
نه تنها عشق از دیدار خیزد بسا کن دولت از گفتار خیزد	
خردیات	
رزد بزدل بردانده را نیشکر یاران کرازیخ جوار ازاد تنه اندوق قند و ملائی و شکرم مخمر و کبابم بخدا پیوسته چندی خوش است طالب علو ایدیه و آمل بر آن خوانی که شیرینی نه بینی مده شد دوش دوست خویشین دوشی طالب نیشکر بود دل من علو تو بمن زیاده دادی	دو دل یک شود بشکند کوه را عاقبت ز آسیب دندان بر سر نواید من بنده مزرع و حسن مزرع غم طوطی صفتم ای همایشه قندی که گر بجه کلم آید دو چست بنماید سر دست تو زان کوتاه تر عصا خواهد شد از نیشکر شکام پی بسط الله طبعه ابد طوبی لک ایحیا القسیم
قطعات	
چو بر خوان شما سیرینی نیست مزرع بایدم در خوان گفت	مرا ای دوستان دارید معذور مرا گر بود نور علی نور

